

چکیده

اسکولاستیک، مدارسی بودند که از دل کلیسای مسیحی بیرون آمدند تا در راستای خواسته‌های آن گام بردارد. از آنجا که قرون وسطای غرب، دوران تسلط بی‌چون و چرای کلیساست؛ پس اداره امور مختلف نیز با کلیسا بود. راه‌اندازی این مدارس نیز با اهدافی مشخص برای کلیسا صورت گرفت. مدارس اسکولاستیک که به مکتب خاصی تبدیل شد، از آن جهت مهم است که به مرور در مسیری غیر از آنچه کلیسا انتظار داشت، قرار گرفت و در واقع، شاید بتوان گفت، در کنار دیگر عوامل (جنگ‌های صلیبی، برخورد با تمدن اسلام و غیره) به نوعی باعث روشنگری شد و در رنسانس مؤثر افتاد. در این مقاله، علل پیدایی و برخی ویژگی‌های اسکولاستیک و نیز نام چند تن از اندیشمندان این مکتب و در نهایت، انحطاط فلسفه مدرسی (اسکولاستیک) مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

واژه‌های کلیدی: قرون وسطی، کلیسا، تفتیش عقاید، اسکولاستیک، فلسفه مدرسی.

مقدمه

به طور کلی، تاریخ جهان به چهار دوره تقسیم می‌شود: ۱. از آغاز تا ۴۷۶م (عهد باستان)؛ ۲. از ۴۷۶م تا ۱۴۵۳م (عهد وسطی)؛ ۳. از ۱۴۵۳م تا ۱۷۸۹م (عصر جدید)؛ ۴. از ۱۷۸۹م تا کنون (دوران معاصر).

بحث ما راجع به قرون وسطی است؛ یعنی دوره هزار ساله که دوران بسیار مهمی است و از ۴۷۶م (سقوط امپراتوری رم غربی) تا ۱۴۵۳م (فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد فاتح) می‌باشد. تا اواخر قرن ۱۸ و یا اوایل قرن ۱۹، نگاه به تاریخ قرون وسطی رویکرد سیاه بود و مبتنی بر تفکر سیاهی که اساساً قرون وسطی مطالعه‌اش فایده‌ای ندارد و تمام آن، تفتیش عقاید و جنگ است و از آن به عنوان عصر ظلمت^۱ یاد می‌کردند. البته این تفکر در قرون وسطی اکنون نیز وجود دارد که قرون وسطی اساساً بی‌فایده بود و هیچ ثمره‌ای برای ما نداشت و ندارد. وقتی وارد بحث قرون وسطی می‌شدند، با یک‌سونگری هر آنچه را که مربوط به این قرون می‌شد، زیر سؤال می‌بردند؛ اما در اواخر قرن ۱۸ و در اوایل قرن ۱۹ یک اندیشه‌ای به وجود آمد و حادثه‌ای رخ داد که این نوع تفکر غلط را شکست و کسانی در فرانسه پیدا شدند که معتقد بودند مطالعه قرون وسطی برای ما فایده دارد و تمام آن جهل نیست و در آثار خود بر این نکته تأکید داشتند که مطالعه قرون وسطی باید به طور جدی دنبال شود، چون اگر قرون وسطی را درک نکنیم، رنسانس را درک نخواهیم کرد و معتقد به اصالت مطالعه قرون وسطی هستند. این مکتب می‌خواهد تفکر سیاهی را که در قرون وسطی شکل گرفته، معدوم کند. گرچه قرون وسطی دوره تلخی بود؛ سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی، جنگ، خونریزی، حاکمیت کلیسا، تفسیرهای نادرست از دین و غیره، اما نتایج شیرینی هم به همراه داشته است. به این معنا که آن چیزی که به عنوان فردگرایی در عهد رنسانس در اروپا شکل گرفت، محصول وجود همین تفکر غالب در عهد وسطی بود. همچنین این گروه با این استدلال گفتند که اگر ما به دقت به قرون وسطی نگاه کنیم، ریشه‌های رنسانس را در آن خواهیم یافت. قدیسان کلیسا نیز مکتب اسکولاستیک^۲ را رواج دادند. مکتب اسکولاستیک، یکی از شاخه‌های فرهنگی قرون وسطی است. اهمیت بحث از آن نیز از اینجا مشخص می‌شود. از آنجا که اهمیت قرون وسطی بیان شد، مسئله فرهنگی آن دوران نیز اهمیت می‌یابد. بحث از اسکولاستیک از مؤلفه‌های این مقوله است. تاکنون در مورد مبحث قرون وسطی و مسائل مربوط به آن، کتب و مقالات پژوهشی بسیاری نگاشته شده است و در درون آنها نیز در مورد بحث اسکولاستیک توضیحاتی داده شده؛ اما به این بحث به طور مستقل پرداخته نشده است.

این پژوهش مختصر سعی دارد تا مکتب اسکولاستیک را معرفی نماید، چگونگی به وجود آمدن و تأثیرهای آن را بیان کند، چهره‌های سرشناس آن را معرفی نماید و کار مستقل در این زمینه ارائه دهد.

واژه اسکولاستیک از همان واژه اسکول^۳ در زبان لاتین به معنای مدرسه گرفته شده است، چون در قرون وسطی تعلیمات زیر نظر این مدارس بود. دستور اولیای دین را به زبان لاتین، اسکولا می‌گفتند. اسکولاستیک هم به اصحاب مدرسه گفته می‌شد؛ اما معنای مفهومی این واژه این است: در مدارس که زیر نظر کلیسا به تربیت شاگرد می‌پرداختند، برای مقابله با بدعت‌گذاران و تقویت مبانی دین مسیح و باورهای کلیسایی در مقابل ادیان و مذاهب دیگر، به کسانی که به عنوان مدیر یا استاد در رأس این مدارس فعالیت داشتند، اسکولاستیکوس^۴ گفته می‌شد (نوذری، ۱۳۷۳، ص ۲۱۷).

اما دکتر معین نیز این واژه را این چنین تعریف کرده است: ۱. مدرسه‌ای متعلق به مدرسه‌های قرون وسطی؛ ۲. شعبه‌ای از فلسفه که در دوران قرون وسطی در مدرسه‌ها و دیرهای وابسته به کلیسا تدریس می‌شد (معین، ۱۳۷۱، ص ۲۷۱-۲۷۲).

شریعتی نیز در تاریخ تمدن در مورد این واژه مطلبی را بیان کرده است: اسکولاستیک عبارت است از استخدام فلسفه، علوم، منطق و مانند اینها، برای دفاع و توجیه اعتقادات مذهبی. بنابراین، اسکولاستیک، یعنی خدمت‌کاری علم به مذهب و بندگی عقل به وسیله مذهب. در اسکولاستیک، فرد آزادی اندیشه ندارد و موظف است که مسئولیت‌هایی را به انجام برساند (شریعتی، ۱۳۶۱، ص ۴۹).

فلسفه مدرسی به معنای اخص کلمه از قرن یازدهم شروع می‌شود که تا قرن چهاردهم به طول می‌انجامد. البته پیش از این دوره و حتی بعد از انحطاط آن نیز افراد بسیاری بودند که روش و بینش‌شان اسکولاستیکی بوده است (دورانت، ۱۳۶۸، ص ۲۱۵).

علل پیدایی اسکولاستیک

چرا مکتب اسکولاستیک شکل گرفت؟ با چه اهدافی این مدارس راه افتاد؟

شروع و راه‌اندازی این مدارس از قرن ۱۲ به بعد در اروپا بود. عوامل بسیاری در پیدایی این مکتب مؤثر بودند که مهم‌ترین آنها عبارت است:

الف. مخالفت با تثلیث که از قرون اولیه مسیحی آغاز شد و همچنان طی قرون وسطی به عنوان عامل تضعیف و افتراق در جهان مسیحیت رواج یافته بود.

ب. شعار هفت‌گانه که از زمان شارلمانی مورد تأکید و توجه قرار گرفت و باعث شد که از لحاظ منطقی، نظام کلیسا غیر موجه و وجود آن زاید معرفی شود (ذوقی، ۱۳۷۰، ص ۹۵).

یکی از مباحث مطرح شده در ادیان، بحث شاعر مذهبی است. در مسیحیت نیز این مناسک وجود دارد که هفت تاست: ۱. غسل تعمید که با دو انگیزه اجرا می‌شود: اول اینکه، انسان از لکه گناهی که از بدو تولد در وجود او بوده، پاک می‌شود و دوم اینکه، با این غسل فرد رسماً مسیحی می‌شود. ۲. آیین تأیید که برابر با همان بیعتی است که ما در اسلام داریم که وقتی فرد به سن نوجوانی رسید، با مسیح بیعت می‌کند که از سربازان اوست. ۳. آیین اعتراف که با توبه در اسلام برابر است؛ ولی اعتراف جایگاه خاصی در مسیحیت داشت و فرد گنهکار برای رهایی از عذاب وجدان و تقلیل عذاب اخروی نزد کشیش می‌رفت و وی برایش طلب آمرزش می‌کرد. ۴. آیین قربانی مقدس که همان اعتقاد مسیحیان به مراسم عشای ربانی یا شام آخر حضرت مسیح که می‌گویند مسیح به نان اشاره کرده و می‌گوید این جسم من است و به شراب اشاره کرده و می‌گوید این خون من است و از آن زمان، جسم و خون عیسی به نان و شراب قلب ماهیت پیدا کرده است و نان و شراب در مسیحیت مقدس است. ۵. آیین ازدواج که از جمله آیین‌هایی بود که تحریف نشد. ۶. آیین مراتب مقدس که همان سلسله مراتبی است که نزد آباء کلیسا وجود داشت و طی مراسم خاصی به آنها اعطا می‌شد. ۷. آیین تدهین نهایی (روغن مالی کردن) که کشیش بالای سر فرد محتضر حاضر شده و برای او طلب آمرزش می‌کند و با روغن مقدس بدنش را به حالت صلیب چرب می‌کند تا فرد بدون عذاب وجدان از دنیا برود (حضرتی، بی‌تا).

ج. بروز جنگ‌های صلیبی که دیوارهای انزوا و جدایی ملل اروپایی را با مشرق زمین از میان برداشته و آنان را با مجموعه‌ای از نظریات و عقاید دینی مشرق زمین آشنا ساخته بود و بدین ترتیب، موج فزاینده‌ای از شکاکیت بدعت‌گذاران در میان مردم پدید آمد (نوذری، ۱۳۷۳، ص ۲۱۸).

علل و عوامل بسیاری در به وجود آمدن جنگ‌های صلیبی نقش داشت، از جمله آن، عوامل داخلی و عوامل خارجی است. از پیامدهای جنگ‌های صلیبی می‌توان به پیامدهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره اشاره کرد. از نظر فرهنگی، جنگ‌های صلیبی یک تلنگر جدی برای

عالم مسیحیت بود. در این جنگ‌ها، اروپا متوجه شد که با یک فرهنگ و ایدئولوژی بسیار غنی و قوی با عنوان اسلام رو به رو است که اگر دیر بجنبند، این رقیب توانا کل جهان را در بر خواهد گرفت و از این رو، به فکر افتاد که فرهنگ مسیحی را تقویت کند. اروپا متوجه شد که از پیشینه فرهنگی خود کاملاً بی‌خبر است؛ در حالی که در همان زمان در شرق، تمدن اسلامی جهان اسلام با کمک گرفتن از همان پیشینه فرهنگی که در یونان شکل گرفته بود، غنایی بیش از پیش به فرهنگ خود داد. جهان اسلام دوران طلایی خود را سپری می‌کرد و در حوزه‌های مختلف پیشرفت کرده بود، از جمله پزشکی، فلسفه، نجوم، ریاضیات و مانند اینها. اختراعات و اکتشافاتی نیز داشتند و دانشمندانی، مانند ابوعلی سینا، فارابی، بیرونی و غیره ظهور کرده بودند. دوران باشکوهی از عقل‌گرایی که فلسفه ارسطویی و افلاطونی نیز وارد تمدن اسلامی شده و آثار آنها ترجمه شده بود؛ اما غرب در این زمان، دوره بربریت و ظلمانی را می‌گذراند و هنوز رنسانسی اتفاق نیفتاده بود و چیزی برای ارائه به شرق نداشت. در همین زمانی که در آندلس، مسلمانان آموزش را برای تمام مردم رایگان ارائه می‌دهند، در اروپا آموزش فقط برای اشراف بود. پس در شرایطی که دو جامعه با هم برخورد می‌کنند، فرهنگ غنی شرق وارد غرب می‌شود و آثار شرقی از عربی به لاتین ترجمه می‌شود، مانند کتاب قانون ابن‌سینا و فلسفه، نه به عنوان یک علم، بلکه به عنوان جستجوی چرایی مسائل (عقل‌گرایی) در غرب رشد کرد. با شکست جنگ‌های صلیبی شروع کردند به یافتن علل و دلایل آن که نتیجه آن اسکولاستیک بود (حضرتی، بی تا).

در هنگامی که سراسر اروپا در توحش و جهل قرون وسطی فرو رفته بود، در اسپانیا تقریباً همه سواد خواندن و نوشتن را داشتند و این موضوع، نه به خاطر مردم آنجا، بلکه به خاطر ورود دین آزادی‌بخش و مبین اسلام به اسپانیا بود. دوران اوج تمدن آندلس (اسپانیای کنونی) در زمان حکومت مسلمانان بود و بعد از فروپاشی حکومت اسلامی در آندلس، این کشور ظرف مدت کوتاه چند سال، تمدن و پیشرفت هشت قرن خود را از دست داد.

شاید حرف «لین پول»، مورخ انگلیسی، کمی از میزان پیشرفت تمدن در آندلس را نشان دهد. او می‌گوید: «هیچ کشور دیگری در اروپا نتوانسته است وضعی مشابه دوران تسلط فرهنگی مورها (مسلمانان) در اسپانیا داشته باشد. بعضی دوران‌های کوتاه درخشش در اسپانیا و آلمان، نمی‌توانند با دوران متمدن اولویت و برتری مورها برابری کنند. مورها (مسلمانان) از اسپانیا رانده شدند و پس از مدت کوتاهی، اسپانیای مسیحی به کلی تیره و تاریک شد.»

در واقع، جهل کشنده در اروپای قرون وسطی بر همه طبقات حاکم بود. حتی اشراف، نجبا و هانری چهارم را به جهت اینکه خواندن می‌دانست، می‌ستودند؛ اما کم کم به سواد نیاز پیدا شد. هم کلیسا به روحانیون باسواد احتیاج داشت و هم امپراتوران و پادشاهان برای اداره امور کشوری و دیوانی به افراد باسواد نیاز داشتند. از این رو بود که مدارس به وجود آمد که امور آن در دست روحانیون بود و آموزش به زبان لاتین صورت می‌گرفت. تعلیم دعا، خواندن و نوشتن الفبا، حساب و آوازهای کلیسا و در قدم بعد علوم دیگر اضافه شد (کاسمینسکی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۵).

از قرن دهم میلادی، عالم مسیحیت با مسئله‌ای رو به رو شد و آن هم ظهور جریان‌ها، افراد و گروه‌هایی با عنوان بدعت‌گذاران بودند که دیدگاه‌های متفاوتی را در مورد مسائل دینی و اجتماعی نسبت به آن چیزی که به صورت رسمی کلیسا تبلیغ می‌کرد، بیان می‌کردند که آباء کلیسا به عنوان بدعت‌گذاران و خارج‌شدگان از دین که باید سوزانده شوند، از اینها یاد می‌کردند. برای مقابله با این بدعت‌گذاران دو راه در پیش گرفته شد: ۱. تفتیش عقاید یا انگیزاسیون؛ ۲. راه‌اندازی مکتب اسکولاستیک (حضرتی، بی تا).

آباء کلیسا در پروژه تفتیش عقاید به طور فیزیکی با مخالفان خود برخورد می‌کردند. تاکنون بخشی از اسناد توسط واتیکان منتشر شده و بخش اعظم این اسناد هنوز به صورت سری است. آباء کلیسا برای مخالفان (بدعت‌گذاران)، دادگاه‌هایی تشکیل می‌دادند و در آن آنان را متهم کرده و برای آنان پرونده تشکیل می‌دادند که این پرونده‌ها هنوز در واتیکان است و به ندرت در اختیار محققان قرار می‌گیرد. از این اسناد بر می‌آید که حدود ۱۰ میلیون انسان سوزانده شدند که حدود یک میلیون زن در بین آنها بودند. اینها خارجی تلقی می‌شدند؛ یعنی از دین مسیح خارج شده بودند. کلامی را در انجیل به مسیح نسبت می‌دهند که گفته است: «کسی که از دین من خارج می‌شود، همچون درخت بی‌بری است که باید سوزانده شود». حکم سوزاندن را از این گرفتند، بدعت‌گذاران را به میدان آورده و می‌سوزاندند آباء کلیسا. فضای اجتماعی را طوری کرده بودند که مردم نظاره‌گر صحنه جرم، افتخار و عبادت و ثواب به شمار

می‌رفتند و اگر کسی به محل اجرای حکم دیر می‌رسید، اظهار تأسف می‌کرد. مسئله دارای اهمیت اینکه دایره اطلاق بدعت‌گذار از طرف آباء کلیسا بسیار گسترش یافته و افراد به راحتی جزء بدعت‌گذاران به حساب می‌آمدند. از طرفی، دایره مؤمنان بسیار محدود شده بود؛ بنابراین، بدعت‌گذاران، تنها کسانی نبودند که در حوزه دینی کلامی خلاف کلام کلیسا گفته باشد؛ بلکه اگر کسی، در حوزه علوم تجربی، علوم پایه، نجوم و غیره، کلامی بر خلاف کلام کلیسا می‌گفت، مرتد شناخته می‌شد. کتاب کوپرنیک که درباره کرویت زمین است، تا قرن ۱۷ ممنوع چاپ بود، چون معتقدند که در انجیل زمین مسطح توصیف شده و کوپرنیک و گالیله می‌گویند زمین کروی است؛ پس بدعت‌گذارند. بنابراین، تفتیش عقاید پای کسانی، چون گالیله را هم گرفت. ژاندارک هم از طرف آباء کلیسا بدعت‌گذار معرفی شد. در این دایره، اندیشمندان دینی هم وجود دارند که یا درباره انجیل اظهار نظر کرده‌اند، یا درباره دین تفسیر دیگری داشته‌اند.

این سیاست اولیه آباء کلیسا در برابر بدعت‌گذاران بود، که مدت زیادی به طول انجامید؛ اما وقتی دیدند که بدعت‌گذار با این برخورد کنترل نمی‌شود و این امر نتیجه نداد، بعدها به این نتیجه رسیدند که باید به گونه دیگری برخورد کرد و این زمینه به وجود آمدن مکتب اسکولاستیک بود. آنها به این نتیجه رسیدند که باید کار بنیادی و فرهنگی کنند و مدارسی مخصوص کلیسا راه بیندازند و در آنجا خود شاگرد تربیت کنند و تفسیر صحیح از دین مسیح را به آنها یاد دهند تا این گونه جواب بدعت‌گذاران را مثل خودشان بدهند. معتقد بودند که ما باید تفکر خود را تقویت، تبلیغ و ترویج کنیم و در جامعه جا بیندازیم تا آن تفکری که در جامعه بر خلاف ما رواج می‌یابد جا پیدا نکند؛ یعنی اندیشه در مقابل اندیشه. این جریانی بود که در مقابل آباء کلیسا طرفدار پیدا کرد. مکتب اسکولاستیک، محصول این فضا است که از قرن ۱۰ به بعد در اروپا به وجود آمد، ولی این به معنی اتمام تفتیش عقاید نیست. تفتیش عقاید به قوت قبل ادامه دارد (همان).

موضوعاتی که در اسکولاستیک بحث می‌شود، توسط کلیسا انتخاب و هدایت می‌شود. متدها و دانشجویان هم به وسیله کلیسا انتخاب می‌شوند.

به طور عمده، یکی از شرایط فلسفه مدرسی این بود که دانشمندان موظف بودند که در صورت محکومیت آرایشان از طرف شورا، مطیع بوده و سخنان خود را پس بگیرند.

ویژگی‌های اسکولاستیک

۱. تحقیقات علمی و حکمتی برای اثبات اصول دین و استوار ساختن عقاید مذهبی بود، نه کشف حقایق، تا آنجا که اولیای دین به صراحت می‌گفتند ایمان بر عقل مقدم است؛ یعنی برای ایمان فهم لازم نیست. اول باید ایمان آورد، سپس در صدد فهم برآمد. تا ایمان نباشد، فهم حاصل نمی‌شود. پس تمام تلاششان بر این بود که عقل را خادم ایمان قرار دهند و علم را با احکام دین سازگار نمایند؛ زیرا معتقد بودند که اصول دین که از جانب خدا به انسان افاضه شود، حق است و عقل نمی‌تواند منکر آن شود.

۲. استقلال رأی در کار نبود. در ابتدا، اتکاء بر کتاب مقدس و تعلیمات اولیای دین بود. هر کس غیر از این تعالیم سخن می‌گفت، تکفیر و حبس می‌شد و یا باید توبه می‌کرد. بسیار پیش آمده بود که مخالفان به صورت زنده سوزانده شدند یا رسایل و کتبشان را سوزانده‌اند. در نتیجه، تحقیق علمی به جای اینکه مبتنی بر مشاهده، تجربه و تعقل باشد، مبنی بر گفته‌های پیشینیان بود.

۳. چون اصول و مبانی علمی، موضوع نظر، تفتیش و تفحص نمی‌توانست باشد، قوه عقلی فقط مباحثه و مجادله بود و همواره بحث از مجردها بود و از دنیای خارج بحث نمی‌شد. مباحثی، مانند آیا علم خدا افزایش‌پذیر است یا نه؟ آیا کبوتری که روح القدس به صورت او در آمد، حیوان واقعی بود؟ پیش از خلقت آدم فرشتگان کجا منزل داشتند؟ (فروغی، ۱۳۷۲، ص ۱۰۹-۱۱۰) مسائلی از این قبیل که جز اتلاف وقت نتیجه‌ای نداشت.

بزرگان این مسلک بیشتر هم خود را صرف تفسیر مذهب مسیح از راه برهان می‌کردند. برخی اسکولاستیک را «جستجوی خدا به وسیله علم» نیز تعبیر می‌کردند. علمای این فرقه، مانند بزرگان معتزله، اخوان الصفا و سایر فلاسفه اسلام بیشتر بر آن بودند تا فلسفه و

مذهب را با هم تطبیق دهند و فلسفه‌ای را هم که می‌خواستند منطبق با مذهب مسیح سازند، همان فلسفه‌های افلاطون و ارسطو بوده است. دو گروه رئالیست‌ها^۵ و نومیالیست‌ها^۶ با طرح اصول حکمت الهی به جان هم می‌افتادند. رئالیست‌ها می‌گفتند: در هر چیز کل واقعیت دارد و افراد واقعیت ندارند؛ ولی نومیالیست‌ها می‌گفتند افراد واقعیت دارند؛ فرقه حد وسط این دو، کنسپ توالیست^۷ نامیده می‌شدند. همان طور که پادشاهان صفویه از مسئله تشیع و تسنن در برابر عثمانی‌ها استفاده می‌کردند، پادشاهان در اروپا نیز از قرن ۹ به بعد، از این مکتب در مقابل اعراب و نفوذ مسلمانان بهره بردند. در واقع، این مکتب به وسیله مسلمانان به اروپا رفت و اقدام‌های آنان تقلیدی از شیوه مسلمانان بود (میرانی، ۱۳۴۷، ص ۲۲۶).

اهداف به لحاظ آموزش و پرورش

۱. شاگردان را دارای قوه بحث و استدلال کنند تا عقاید دینی را با منطق ثابت و دلایل مخالف را رد کنند.

۲. علوم را که به عقیده اهل مدرسه فقط عبارت از حکمت الهی و فلسفه بود، مرتب و مدون کنند.

۳. علوم را که به این ترتیب تدریس و تنظیم شده بود، بیاموزند (صدیق، ۱۳۵۷، ص ۷۱).

ویژگی اندیشه مدرسی

۱. اتکای فیلسوفان مدرسی در علم به ارسطو، جالینوس و بطلمیوس بود. در واقع، ارسطو نشان داده بود که باید داده‌های جزئی را از راه مشاهده و آزمایش کشف کرد؛ اما آزمایش دست کم از دیدگاه سده‌های نوزدهم و بیستم با جدیت دنبال نمی‌شد. ابزارهای آزمایشی هنوز اختراع نشده بود و علم مبتنی بر آزمایش هنوز دوره کودکی را می‌گذراند.

۲. فلسفه مدرسی که به مراتب گسترش یافته‌تر از علم مدرسی است، در ردیف بزرگ‌ترین نظام‌های فلسفی است. منطق، روان‌شناسی، مابعدالطبیعه و اخلاق این فلسفه گواه بینشی ژرف است.

۳. علم کلام مدرسی هم بر بنیاد ایمان و هم بر پایه عقل است. این کلام، مجموعه معارف گسترده‌ای را تشکیل داده که منبع والاترین الهام‌های اندیشمندان سده‌های میانه شده است (لوکاس، ۱۳۷۲، ص ۵۳۰).

موضوعات به کار رفته

از آنجایی که دلبستگی کلیسا به مباحث منطقی بود و منطق موجود نیز از ارسطو بود، پس روش اهل مدرسه اتحادی میان عقاید دینی مسیحیان با منطق ارسطو بود. موضوعات، دینی و محدود بود، مانند تزکیه نفس، سرنوشت بشر، تثلیث، جبر و اختیار، قلب ماهیت و غیره. آنها این مطالب را به شکل فلسفی در می‌آوردند تا به اشکال‌های مخالفان و موافقان جواب دهند و عقاید خلاف کلیسا را رد کنند. از موارد، مورد بحث، ماهیت علم بود. انسلم^۸ انگلیسی با اتکای بر عقاید افلاطون معتقد به اصالت وجود و رسلن^۹ فرانسوی با اتکای به ارغنون ارسطو معتقد به اصالت ماهیت بود، که منازعه طرفدارانشان چهار قرن به طول انجامید (صدیق، ۱۳۵۷، ص ۷۲).

گفته شد که در ابتدا، این مدارس در درون کلیسا شکل می‌گرفت؛ یعنی طلاب در درون کلیسا فقط دروس دینی را می‌خواندند؛ اما وقتی این جریان فکری راه افتاد، تداومش آن گونه که آبی کلیسا می‌خواستند نبود. حوزه اندیشه و تفکر محدودناپذیر است. حرکت فکری، یک حرکت سیالی است که مرز نمی‌شناسد و این روحیه کنجکاوانه انسانی همواره به دنبال یافته‌های جدید است. بر این مبنای شاگردان و اساتیدی که در این مکتب به کار گرفته شده بودند، به آن چیزهایی که کلیسا مطرح می‌کرد، اکتفا نکردند و به دنبال یافتن پاسخ‌های قانع‌کننده برای پرسش‌های بنیادینی بودند که درباره مسیحیت و سیاست دینی آبی کلیسا مطرح می‌شد. بنابراین، جریان‌های فکری مختلفی در درون این مدارس شکل گرفت که حتی باعث شد آبی کلیسا بیش از آنکه از آن بدعت‌گذاران بیرونی رعب و وحشت

داشته باشند، از این مدارس خودساخته بترسند، چرا که نوعی از بدعت‌گذاری خطرناک را در درون این مدارس مشاهده می‌کردند؛ یعنی عده‌ای از دل این مکتب در آمدند که اینها خود مسائل مطرح شده از طرف آباء کلیسا را نقد می‌کردند. اینها از کلیسایی بودند، مانند قدیسان، راهبان و غیره؛ یعنی در عمل مدارس اسکولاستیک به مدارس گفتگوهای علمی با دیدگاه‌های مختلف تبدیل شد و از حالت یک‌نواختی و یک‌دستی خارج شد. به موضوعاتی توجه شد که آباء کلیسا توجه نمی‌کردند. روش کلیسایی را هم کاملاً پیروی نکردند و روش‌های جدید در پژوهش‌هایشان وارد کردند. این مسئله موجب شد که مکتب اسکولاستیک که در آن مدارس شکل گرفت، با برخورد با جنگ‌های صلیبی وارد مرحله تازه‌ای شود. جنگ‌های صلیبی چیزی را از شرق به غرب وارد کرد، به نام تفکرات معتزلی و اخوان الصفا، که در قرن چهارم هجری در شرق جریان‌های فکری فعالی بودند. دو شاخه از دل این مکتب اسکولاستیک بیرون آمد: یکی، شاخه افلاطونی و دیگری، شاخه ارسطویی. در واقع، این مکتب وارد حوزه‌هایی شد که قبلاً درباره آن برنامه‌ریزی نشده بود. بحث اصلی دو شاخه درباره رابطه عقل و ایمان بود؛ یعنی اساس مناظراتشان این بود که چه رابطه‌ای بین این دو وجود دارد و پرسش بنیادینی که در این مدارس طرح شد و همه چیز را تحت الشعاع خود در پژوهش‌های علمی قرار داد، این بود که آیا عقل با شرع آشتی‌پذیر است یا نه؟ آیا می‌توان عقل و شرع را در کنار هم به کار گرفت یا این دو متناقض هم هستند؟

شاخه افلاطونی که تأکید بر ایمان و وحی داشت، می‌گفت که برای رسیدن به خدا فقط اشراق کافی است. از راه دل و معرفت باطنی می‌توان به خدا رسید. عقل در اینجا جواب نمی‌دهد، پای عقل چوبین و سست است. همان چیزی که اشراق شرقی می‌گوید. مکتب اشراق شرقی هم متأثر از تفکر افلاطونی بود.

شاخه ارسطویی که تأکید بر عقل و برتری عقل داشت، معتقد بود که برای رسیدن به خدا باید از عقل هم کمک گرفت. شرع هم خود محاط در تفکر عقلانی است و برای رسیدن به خدا عقل مانع نیست؛ بلکه یاور است. اینها معتقد بودند که ما باید به کمک عقل و استدلال از مسیحیت دفاع کنیم و مسیحیت یک دین ضد عقلی نیست. اگر جایی دیدیم که بین تفکر مسیحی و عقل تعارضی وجود دارد، آنجا فهم دینی ما از مسیحیت دچار انحراف شده است، چرا که مرام آسمانی نمی‌تواند ضد عقلی باشد. پس در یک مرحله بحث این بود که این دو متناقض هم می‌باشند و در مرحله دیگر اینکه این دو مکمل هم هستند.

طرز بیان مطلب

اهل مدرسه، روش تحلیلی را برای بیان مطلب به کار می‌بردند. موضوع درس یا متن کتاب تقسیم به بخش‌هایی می‌شد. هر بخش به فصل‌هایی، هر فصل به مباحثی، هر مبحث به قسمت‌های کوچک‌تر تا به جمله برسد. سپس هر یک از جمله‌ها به سبک ارسطو مورد دقت قرار می‌گرفت، چه از لحاظ علت (علت صوری، مادی، غایی و فاعل) و چه از نظر معنا (تحت اللفظی، استعاری، عرفانی و اخلاقی). پس از بیان هر مطلب تمام دلایل مخالفان (یعنی دلایل مخالفان عقیده‌ای که کلیسا نسبت به مطلب معینی داشت) اظهار و یکی یکی رد می‌شد. بعد دلایل موافق بیان می‌شد و مطلب را ثابت می‌کردند و ایرادهایی که ممکن بود بگیرند، عنوان کرده و جواب می‌گفتند (صدیق، ۱۳۵۷، ص ۷۳).

دانشمندان فلسفه مدرسی

- اسکات اریژن: نخستین حکیم اسکولاستیک که معتقد بود حکمت حقیقی با دیانت مخالف نیست و حکم خدا همان است که عقل به آن حکم می‌کند. وی در زمینه حقیقت خلقت با نظر افلاطون موافق بود. وی انسان را عالم صغیر و خلاصه عالم خلقت می‌داند (فروغی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۲).

- سن انسلم (۱۰۳۴/۱۱۰۹م): از اولیای دین نزد کاتولیک‌ها و رئیس کلیسای بزرگ کانتربوری بود. وی معتقد بود که اول باید ایمان آورد، سپس تعقل کرد. مشرب فلسفی او نزدیک به آگوستین است؛ به همین دلیل، او را آگوستین دوم لقب دادند. از کتب معروف او، تعمق در ریشه عقاید، عقیده در جستجوی معرفت و معمای دخول روح خدا در مسیح است (میرانی، ۱۳۴۷، ص ۲۲۸).

- پیر آبلار (۱۰۷۹-۱۱۴۲م): از اهالی برتانی بود. راهب مسیحی که عاشق راهبه‌ای به نام هلوویز می‌شود؛ اما به خاطر قوانین، اجازه ازدواج نداشتند. از این رو، آبلار اشعار بسیاری را خطاب به معشوقه‌اش سرود. آثار بسیاری از او به جا مانده است. از جمله کتاب آری یا نه که مجموعه‌ای از نقل قول‌هایی از انجیل، نوشته‌های آباء کلیسا و نوشته‌های متکلمان پسین، از جمله پاپ‌ها استخراج شده است (لوکاس، ۱۳۷۲، ص ۵۲۷). کتاب دیگر او، چنین و نه چنین است که دیدگاه‌های وی در اینجا تند است. در این کتاب بود که او برای اولین بار از شک و تشکیک کردن صحبت کرد و گفت که می‌توان به همه چیز شک کرد. سرانجام آرای او درباره تثلیث محکوم شد. کار ارزنده او، نوشتن کتابی به نام داستان بدبختی‌های من است که نامه‌ها و زندگینامه اوست (لوکاس، ۱۳۷۲، ص ۵۲۸).

- آلبرت بزرگ (۱۱۲۸/۱۱۹۳م): حکیم فلسفه مدرسی و از فرقه دومینیکن بود. در آلمان متولد شد و در پاریس تدریس می‌کرد. ترویج‌کننده فلسفه ارسطو بود و بدین سبب، ارسطوی قرون وسطی نام گرفت. تألیفات او در طبیعات، برگرفته از آثار ابن سینا، ابن رشد و رازی است. عقاید او در شاگردش قدیس آکویناس تأثیر زیادی گذاشت (نوذری، ۱۳۷۳، ص ۲۲۰).

- توماس آکویناس (۱۲۲۵-۱۲۷۴م): از اهالی ایتالیا بود و از فرقه دومینیکن بود. وی را بزرگ‌ترین حکیم قرون وسطی و مظهر کامل حکمت اسکولاستیک در ایتالیا می‌دانند که زمینه تفکر و اندیشه را در ایتالیا فراهم کرد. کتاب مشهورش در حکمت الهی، به نام مجموعه حکمت الهی است. فلسفه او را تومیسم می‌نامند؛ یعنی منسوب به نام توماس. از کودکی علاقه به رهبانیت داشت و خانواده‌اش برای منصرف کردن او از این فکر، همواره زنی ماهر را در اتاقی با وی تنها می‌گذاشتند؛ اما این امر بی‌فایده بود. وی به شاگردی آلبرت بزرگ درآمد و آن قدر در محیط مدرسه ساکت و بی‌آزار بود که وی را «گاو زبان بسته» لقب دادند. اما استادش آلبرت درباره‌اش می‌گفت: «نعره همین گاو زبان بسته جهانیان را به شگفت خواهد آورد». نوشته‌های توماس برای کاتولیک‌ها حجت بود که او را پاپ و قدیس لقب دادند (فروغی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۷).

- ویلیام اوکام (۱۳۴۹م): او را آخرین فیلسوف این مکتب می‌دانند. وی مؤلف کتاب کفر بود، که می‌گفت بهترین علم آن است که از راه تجربه و مشاهده به دست آید. وی معتقد بود که تنها امور جزئی وجود دارند و ما مفاهیم کلی را می‌سازیم که بیرون از ذهن ما وجود خارجی ندارند. در واقع، او مؤسس مکتب فلسفی نومینالیسم نیز می‌باشد. وی در اصل زمینه را برای نهضت «رنسانس» آماده کرد. او را «دکتر شکست‌ناپذیر» می‌گفتند (میرانی، ۱۳۴۷، ص ۲۳۱).

- راجر بیکن (۱۲۱۴-۱۲۹۲م): وی از مغزهای متفکر قرون وسطی است که می‌کوشید با معتقدات و کشفیات تازه به پیشرفت و ترقی علوم کمک کند و علوم را در خدمت فنون و صنایع به کار گیرد. وی استقلال فکر داشت و آرای پیشینیان را به راحتی نمی‌پذیرفت. او ریشه نادانی را در چهار چیز می‌دانست: ۱. پیروی از مرجع ضعیف و نامناسب؛ ۲. تأثیر عادت؛ ۳. عقیده توده نادان؛ ۴. پنهان داشتن نادانی. اثر بزرگ او، کتاب اکبر می‌باشد. بیکن از طرف کلیسا محکوم و زندانی شد و ۱۴ سال در آنجا به سر برد و زمانی که پیر و فرتوت گردید، از زندان آزاد شد و بعد از آزادی چندی نگذشت که از دنیا رفت (کاسمینسکی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۹).

فلاسفه و دانشمندان دیگری نیز بوده‌اند که به خاطر اختصار تنها به بیان نام آنها اکتفا می‌کنیم. افرادی چون: ریمون اول، دنس سکوتس، بناوانتور ایتالیایی، لاکارت آلمانی، اگیدیوس کولوننا، مارسیل دوپادو و غیره.

با اینکه فلسفه مدرسی، فلسفه‌ای فردگرا بود و بزرگان آن در صدد دوری از عرفان بودند؛ اما برخی از فلاسفه عارف مشرب بودند. مثلاً توماس آکویناس که روشی عقلی داشت، در برخورد با مسیحیت، عارف مشرب می‌شد (نوذری، ۱۳۷۳، ص ۲۲۴).

محاسن و معایب روش اهل مدرسه

روش اهل مدرسه امروزه در مدارس علوم دینی ما نیز به کار می‌رود. از معایب آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تمام توجه به مباحثه و استدلال است، نه درستی و نادرستی موضوع و محمول.
 ۲. تمامی موضوعات مورد بحث از مجردات است و هیچ‌گاه از دنیای خارج و عالم واقع و طبیعت گفتگو نمی‌شود و نتایج به دست آمده، مربوط به جهان فکر و خیال است.
 ۳. بسیاری از مباحثه‌های آن اساساً بی‌معنی و عبارت است از لفاظی و حرافی و بیان اصطلاحات و کلمات مقلق و بی‌مغز (مثلاً توماس آکویناس که کتابش از معتبرترین کتب حکمت الهی کاتولیک‌ها است، مدت‌ها وقت خود را صرف این بحث کرد که چند فرشته بر نوک سوزن ممکن است جای بگیرد).
- روش اهل مدرسه در کلیساهای معروف انگلیس، فرانسه و ایتالیا که آموزشگاه‌های علوم دینی داشتند و هزاران دانشجو از نقاط دور دست در آنها گرد می‌آمدند، به کار می‌رفت و خوبی بزرگش این بود که روش بحث، دقت، کنجکاوی، تفکر و تعمق را در آنها به وجود آورد و کلیسا نیز مجبور شد که عقاید دینی را با منطق به اثبات رساند.
- علوم، حکمت و فرهنگ اسلامی و ایرانی که از اسپانیا وارد اروپا شد؛ یعنی به وسیله زوار بیت المقدس و اروپاییانی که در جنگ‌های صلیبی از ۱۰۹۶ تا ۱۲۷۰ شرکت کردند و در نتیجه ارتباط با مسلمانان و یونانیان دارای وسعت فکر شدند. روش اهل مدرسه، از عواملی بود که به بیداری مغرب زمین کمک مؤثر نمود و مقدمات و موجبات نهضت بزرگ علمی و ادبی (رنسانس) را فراهم کرد (صدیق، ۱۳۵۷، ص ۷۵-۷۶).

انحطاط فلسفه مدرسی «اسکولاستیک»

عوامل بسیاری در تضعیف و انحطاط فلسفه مدرسی نقش داشتند که برخی از آنها عبارت است:

- الف. نهضت اصلاح‌طلبی که در قرن سیزدهم به وسیله جان وایکلیف آغاز شد و توسط جان هوس و ساوانارولا ادامه یافت، سرانجام به وسیله لوتر به پیدایی نهضت پروتستان (اوایل قرن ۱۶) انجامید، باعث آگاهی عمیق‌تر و ایجاد شکاف و انشقاق در عقاید مذهب و جدایی در مرکزیت پاپ شد. این امر خود عامل مهمی در انحطاط اسکولاستیک تلقی می‌شود.
 - ب. عامل دیگر، رقابت بسیار شدیدی بود که بین دو فرقه دومینیکن و فرانسیسکن وجود داشت. این رقابت و عدم پذیرش مرجعیت توماس آکویناس از سوی دانشمندان فرانسیسکن (همچون راجر بیکن، دنیس اسکاتس و ویلیام اوکام) تأثیر بسیاری در ضعف مکتب اسکولاستیک نهاد.
 - ج. علت اصلی انحطاط فلسفه مدرسی، پیدایی رنسانس و تأثیرهای آن بود.
- البته علل دیگری، مانند واپس‌گرایی، دنیاگرایی و فردگرایی کلیسا که کاملاً با اسکولاستیک (که یک فلسفه مذهبی بود) مغایرت داشت، نیز باعث انحطاط فلسفه مدرسی شد (نوذری، ۱۳۷۳، ص ۲۲۵-۲۲۶).

نتیجه‌گیری

بحث از اسکولاستیک، به عنوان یکی از مهم‌ترین مباحث فرهنگی قرون وسطی، جایگاه خاصی دارد. در مورد قرون وسطی، تقریباً همه در شروع آن یک قول دارند؛ اما در پایان آن اختلاف دارند. علت اصلی این اختلاف آن است که بسیاری از صاحب‌نظران، بیشتر

از آنکه آن را یک دوره تاریخی بدانند، یک عصر فرهنگی می‌بینند و معتقدند که عهد وسطی، یعنی شروع یک نوع نگرش به انسان، جامعه و طبیعت و تا زمانی که این نگرش تداوم دارد، آن جامعه همچنان در عصر وسطی سیر می‌کند.

نیاز به تحصیل و سواد سبب شد تا بزرگان و نیز آباء کلیسا به فکر ایجاد مدارس بيفتند. مدرسی که در ابتدا در خدمت خود کلیسا بود و انتخاب شاگرد، استاد و نوع آموزش با کلیسا بود. در واقع، آنها توجهی برای اعمال خود می‌خواستند. روش تحقیق در قرون وسطی بر مبنای شیوه تفکر اسکولاستیک قرار داشت و متفکران قرون وسطی در تمامی رشته‌های علوم، اندیشه خود را در چارچوب منطق ارسطو و اصول مذهب کاتولیک محدود می‌کردند؛ اما کم کم اعتراض‌هایی از دل این مدارس بیرون آمد و نیز عوامل بیرونی موجب تحول در این مدارس و تبدیل آنها به مکتب فکری اسکولاستیک شد. مخالفت با برخی شعائر کلیسا و نیز مسئله تثلیث که آباء کلیسا از آنها به عنوان دستاویزی برای کسب قدرت و ثروت استفاده می‌کردند و در اصل با ایجاد این مدارس مشروعیت می‌خواستند، کم کم در بین دانش‌آموختگان این مدارس پدیدار شد. لازم به بیان است که علم و حکمت اسکولاستیک، تمامی علوم و حکمت‌های آن دوران را تشکیل می‌داد. اگر چه جنگ‌های صلیبی هم برای شرق دستاوردی نداشت، ولی در بیداری غرب نقش بسزایی داشت.

مکتب اسکولاستیک، دانشمندان و فلاسفه بسیاری به جامعه آن زمان، تحویل داد و خود آن نیز خصایص و ویژگی‌هایی داشت. سرانجام کم کم این مدارس رو به افول نهاد و انحطاط یافت و انقلاب فکری در غرب، به خاطر ارتباط با شرق نیز سبب شد تا عصر تاریک قرون وسطی پایان یابد.

پینوشت:

1. Dark period
2. Scholastic
3. School
4. Schoolasticus
5. Realist
6. Nominalist
7. Conceptualist
8. Anselme
9. Roscelin

فهرست منابع

۱. حضرتی، حسن (بی‌تا)، جزوه درسی تاریخ اروپا در قرون وسطی، دانشگاه باقرالعلوم (ع).
۲. ذوقی، ایرج (۱۳۷۰)، تاریخ تمدن، ج ۲، تهران: پازنگ.
۳. شریعتی، علی (۱۳۶۱)، تاریخ تمدن، ج ۲، تهران: آگاه.
۴. صدیق، عیسی (۱۳۵۷)، تاریخ فرهنگ اروپا، چاپ پنجم، تهران: دهخدا.
۵. فروغی، محمدعلی (۱۳۷۲)، سیر حکمت در اروپا، ج ۱، چاپ سوم، تهران: زوار.
۶. کاسمینسکی، یوگنی. آ (۱۳۸۶)، تاریخ قرون وسطی، ترجمه صادق انصاری و محمد باقر مؤمنی، چاپ اول، تهران: فردوس.
۷. لوکاس، هنری (۱۳۷۲)، تاریخ تمدن، ج ۱، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، چاپ سوم، تهران: کیهان.
۸. معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی متوسط، ج ۱، تهران: آگاه.
۹. میرانی، صدرالدین (۱۳۴۷)، زندگی و تمدن در قرون وسطی، تهران: تابش.
۱۰. نوذری، عزت الله (۱۳۷۳)، اروپا در قرون وسطی، چاپ اول، شیراز: نوید.
۱۱. ویل دورانت (۱۳۶۸)، تاریخ تمدن، عصر ایمان، ج ۴، ترجمه ابوطالب صارمی، ابوالقاسم پاینده و ابوالقاسم طاهری، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

